

کلباغورس

مختصری در لزوم تحقیق در احوال یک فرقه هندی

۱۱۰-۱۰۳

چکیده: در میان عقاید و آداب کلبیان یونانی و پاشپتیان از فرق شیوایی هند مشترکاتی قابل توجه است که محققان از آنها یاد کرده‌اند. گاهی می‌توان مانند این عقاید و آداب را در بین ملامتیان نیز یافت. این نوشته، ضمن شرح مختصر این مشترکات، دعوتی است به تحقیق درباره تأثیر احتمالی عقاید این فرقه هندی بر ملامتیه و قلندران نخستین.

کلیدواژه‌ها: کلبیان، پاشپتیان، ملامتیان، تاریخ تصوف.

Kalbaghoris (brief notice on the need to investigate about an Indian sect)

Seyed Ahmad Reza Qaemmaqami

Abstract: Based on some research, there are significant similarities between the beliefs and customs of Greek Cynicism and the Pashupata, a sect of the Indian Shaivism. Sometimes such beliefs and customs can be found among the (Malamatian) reproachers. This article, while briefly describing these commonalities, is an invitation to investigate the possible influence of the beliefs of this Indian sect on the reproachers and the early Qalandars.

Keywords: Cynicism, Pashupata, Malamatian, History of Sufism.

كلباغورس (إشارة مختصرة عن ضرورة التحقيق في أحوال إحدى الفرق الهندية)
السيد أحمد رضا قائم مقامي

الخلاصة: ذكر المحققون وجود عددٍ من نقاط الاشتراك بين عقائد وآداب الكلبيين (التشاؤميون) اليونان وبين عقائد الباشپتيون (إحدى الفرق الشبوانية الهندية)، كما يمكن العثور أحياناً على ما يشبه هذه العقائد والآداب لدى الملامتيين أيضاً. وهذا المقال ضمن شرحه المختصر لهذه المشتركات يدعو إلى ضرورة التحقيق حول التأثير المحتمل لعقائد هذه الفرق الهندية على الملامتية وأوائل القلندرية. المفردات الأساسية: الكلبيون (التشاؤميون)، الباشپتيون، الملامتية، تاريخ التصوف.

در ترجمه زهر الربیع سید نعمت الله جزایری معروف، که مشتمل است بر مطایبات بارد و رکیک طایفه قائلان آن سخنان و گاه متضمن سخنان ظریف ظرفا، نویسنده حاضر اتفاقاً به عبارتی برخورد که آن را بهانه این یادداشت کرد، زیرا که گمان او این است که تحقیق در چیزی که در ادامه سخن آمده در شناخت تصوف اسلامی و احوال و اطوار ملامتیان و قلندران ادوار نخستین و تاریخ ایشان اهمیت دارد. عبارت چنین است:

در خبر است که یکی از حکمای یونان دنیا را ترک نموده و گوشه عزلت و درویشی را برای خود برگزیده. به او گفتند: چرا خانه برای خود مهیا نمی کنی؟ جواب داد که خانه دارم از همه خانه ها وسیع تر؛ سطح آن زمین و سقف آن آسمان. گفتند: چرا زنی اختیار نمی نمایی، شاید از تو پسری به هم رسد که تو را در هنگام ممات به قبر بسپارد؟ گفت: هر گاه مُردم، هر کس از بوی متاعن من متأذی شود فوراً دفن خواهد نمود. به او گفتند: چرا نام خود را کلباغورس گذاشتی؟ گفت: به جهت آنکه صفت سگ را بر خود دیده ام؛ همیشه به دور دوست می گردم و دشمن را متأذی می کنم.

پیداست که این سخنان منسوب به دیوجانس کلبی معروف است و آنچه در اینجا آمده، به واسطه، مقتبس است از مختار الحکم میسر بن فاتک یا کتاب هایی مانند تاریخ الحکماء شهرزوری، که خود اساسش همان کتاب ابن فاتک و صوان الحکمه سجستانی است. این چیزی است که تحقیق آن دشوار نیست؛ ولی اینکه کلباغورس را، که ظاهراً چیزی نیست جز بازی با کلب عربی (به ملاحظه کلبی بودن دیوجانس) و نام فیثاغورس یا نامی یونانی مانند آن، کدام یک از ظرفا ساخته و وارد داستان کرده بر بنده پوشیده است.

احوال و عقاید کلبیان کمابیش به واسطه کتاب های تاریخ فلسفه روشن است. اما آنچه ممکن است در نوشته های فارسی کمتر مورد بحث بوده باشد این است که این کلبیان در آداب و فلسفه خود مشابهت قابل توجه دارند با فرقه پاشپتیان (upatāśPā) از فرق شیوایی هند. به نظر اجمالی نویسنده حاضر آداب و عقاید این فرقه در احوال و اطوار و اقوال نخستین ملامتیان و قلندریان ایران مؤثر بوده است و اگر تا کنون درباره آن تحقیق درست نشده، لازم است که بشود، چرا که حتی اگر به لحاظ تاریخی نیز نتوان ارتباطی را اثبات کرد، مقایسات «تیپولوژیک» تطبیقی میان آن دو و میان کلبیان به شناخت ملامتیه و قلندریه البته کمک خواهد رساند. اینکه بعضی میان ملامتیه و قلندریه و مزدکیان ارتباطی دیده اند به احتمال قوی بی اساس است؛ نه شهادت و سند تاریخی معتبری آن را تأیید می کند و نه شاید ذهن آشنا با مسائل تاریخی بتواند آن را بپذیرد و مایه تعجب است که گروهی آن را تقریباً در بسته پذیرفته اند و از ظن خود نادرستی های دیگر بر آن افزوده اند. در ادامه مطلب، مختصری درباره

پاشپتیان و قیاس آنها با کلبیان خواهد آمد و سپس دربارهٔ آشنایی مسلمانان با آن فرقهٔ هندی چند مطلب اضافه خواهد شد. با آنکه نویسنده بعضی نوشته‌های غربیان را در این باره از نظر گذرانده، در این مباحث اهل تفنن است و این مختصر او مقتبس است از سخن دو تن از محققان و غرض از آن جلب توجه محققان فارسی‌زبان است به اهمیت مسأله.^۲

کلبیان و پاشپتیان

کلبیان در قرن چهارم ق.م در آتن ظهور کردند. مؤسس طریقهٔ آنان اگر نیز آنتیستنس باشد (قرن پنجم و چهارم ق.م)، اثر دیوجانس معروف (قرن چهارم ق.م) در توسعهٔ بعدی آنها، علی‌الخصوص در آداب عملی آنها، بیشتر بوده است. از میان دو وجه تسمیه‌ای که برای این فرقه نقل کرده‌اند آنکه محتمل‌تر است این است که ایشان نام خود را از «سگ» گرفته‌اند و دیوجانس است که اول بار kuōn («سگ») نامیده شده است. می‌گویند که در آفتاب داغ بر ماسه‌های داغ می‌خوابیده و در زمستان خود را در معرض سرما قرار می‌داده و مقصود او آن بوده که خود را چنان سازد که احساسات در او مؤثر نباشد. کلبیان به پوشش یکتایی قناعت می‌کرده‌اند و جز انبان و چماق یا چوبدستی مال دیگری نداشته‌اند. زندگی به سیر و سیاحت می‌گذرانده‌اند و در وعظ‌ها و خطابه‌های خود تن‌آسانی و راحت را نکوهش می‌نموده‌اند.

کسان و گروه‌های دیگری نیز در یونان به طریق زهد می‌رفته‌اند و از تن‌آسانی پرهیز می‌کرده‌اند، از جمله رواقیان و سقراط، اما آنچه کلبیان را ممتاز می‌کند این است که اینان خود را در معرض سرزنش و خواری قرار می‌داده‌اند و ظاهراً، آن طور که بعضی مورخان فلسفه گفته‌اند، تفسیر افراطی که نخستین کلبیان از استقلال شخصیت سقراط و بی‌اعتنایی او به دارایی دنیوی و آزادی و بی‌نیازی او کرده بوده‌اند در بادی امر آنها را در این راه انداخته بوده است یا یک موجب حرکت آنان شده است. از جمله کارهای آنان که در آن راه افراط می‌رفته‌اند پوشیدن جامه‌های چرکین و بر زبان آوردن سخنان زشت و تقلید چارپایان و خود را به دیوانگی زدن و مسخرگی کردن در ملاء عام بوده است. می‌گویند که دیوجانس جانوران را به سبب سادگی و بی‌بهرگیشان از خرد می‌ستوده و از آنها تقلید می‌کرده و گوشت خام می‌خورده و از آب دهان انداختن و بول و غائط کردن و گرد آمدن با دیگری در پیش چشم مردمان ابا نداشته، سهل است، آن را تبلیغ نیز می‌کرده است. مقصود کلبیان از این کارها به دست آوردن استقامت و تأثیر نپذیرفتن از احساسات و رنج‌ها و آزادی بوده است. می‌گویند که آنتیستنس گفته است که بی‌آبرویی و رسوایی و بی‌حرمتی (adoxia) و رنج بردن چیزهای خوبی هستند و از

۲. عمدهٔ مطالب مقتبس است از مقالهٔ دانیل اینگالزدر

The Harvard Theological Review, 55/4 (1962), 281-298.

مطالبی که دربارهٔ آشنایی مسلمانان با فرقهٔ upataśpā خواهد آمد مقتبس است از کتاب بروس لاورنس که در ادامه از آن یاد خواهد شد.

دیون خریسوستوم (قرن اول م)، که از کلبیان متعادل بوده و خطابه‌ها و وعظ‌های او معروف است، نقل کرده‌اند که کلبیان معتقد بوده‌اند که سرانجام به مقام هراکلس دست می‌یابند که بر روی زمین بدبخت‌ترین و رنج‌دیده‌ترین مردمان بود و اکنون خدایی است که مردمان او را می‌پرستند که از رنج و بدبختی نجات یابند. این دست یافتن به قدرتی ورای قدرت انسانی به واسطهٔ بدنامی و خواری کشیدن از آمالِ پاشپتیان نیز بوده است و در نزد آنان نیز به همین بدنامی و خواری و بی‌حرمتی (avamāna) مشهور بوده و اهل آن فرقهٔ هندی، مانند کلبیان یا بعضی از ایشان، آن را وسیلهٔ آزادی از همهٔ تعلقات و وابستگی‌ها می‌شمرده‌اند.

پیش از آنکه دربارهٔ این خصوصیت این فرقهٔ هندی سخن بگوییم لازم است خلاصه‌ای دربارهٔ تاریخ آنان نقل کنیم. مؤسس و معلّم اول این فرقه ظاهراً لکلیشه (Lakulīṣa) نامی بوده است از قرن اول میلادی که شخصی است افسانه‌آمیز (نام او لفظاً به معنی «چماق‌دار») یا «صاحب چوبدست» است؛ نک. ادامهٔ مطلب). اینان پرستندگان شیوا بوده‌اند و نامشان را از یک صفت همین خدا می‌گیرند (paśupati، یعنی «صاحب جانوران»، «صاحب چارپایان»). اولین اشارات به آنها در بخش‌های متأخر کتاب مهابهارت است، ولی در پورانه‌ها ذکر آنها مکرر شده است. محل زندگی آنان جاهایی بوده که مردگان را می‌سوزانیده‌اند و مانند کلبیان در جست‌وجوی سرزنش مردمان بوده‌اند و چنان رفتارهای زننده‌ای می‌کرده‌اند که مردمان با آنان بدرفتاری کنند و بدین وسیله «کرمه» بد آنان به مردمان منتقل شود و «کرمه» نیک مردمان به آنان، و این از وجوه اختلاف آنان با کلبیان است. آنان نیز مانند کلبیان در یک جا ساکن نبوده‌اند و این سو و آن سو سرگردان بوده‌اند و جز چوبدست و کشکول‌گدایی ساخته شده از مجموعهٔ سر و حلقه‌مانندی از استخوان که برگردن می‌انداخته‌اند چیزی نداشته‌اند. ژولیده‌مو یا تراشیده‌سر نیز بوده‌اند.

در این فرقه، طالب، که او را sādḥaka (به معنی «واصل») می‌گویند، در زندگی خویش از پنج مرحله بایست گذر کند. در مرحلهٔ اول بایست به معبدی پیوندد، برهنه باشد یا به یکتا جامه‌ای قناعت کند و هرروزه در خاکستر «شست‌وشو نماید» و شیوا (ژدزه) را با رقص و درآوردن صدای گاو (ژدزه) را معمولاً به گاوی نر تشبیه کرده‌اند) و بعضی عبادات و آداب حرمت بدارد. مرحلهٔ دوم زندگی آنان بسیار مانند بوده است به شیوهٔ زندگی کلبیان. در این مرحله است که بایست از معبد بیرون آیند و با مسخرگی کردن و خود را دیوانه نمودن و ناآراستگی و چرکی و پلیدی و حرف‌های بی‌معنی زدن و کارهای ناشایستِ خلاف رفتار عموم سرزنش مردم را برانگیزند. مراحل بعدی پیش رفتن در زهد و تقشّف بوده است. در این مراحل، طالب در غار یا جایی متروک زندگی می‌کرده، سپس بر روی زمین سوزان و در آخر «در خدا».

از این اوصاف بعضی اشتراکات میان دو گروه معلوم می‌شود، هرچند که ظاهراً کلبیان یا بعضی از

آنان در کارهایی که ملامت خلق را برانگیزد افراط بیشتری از پاشپتیان می کرده اند، و این ممکن است عجیب باشد. مقصود دو گروه از کارهای خلاف عادت و عرف نیز تشابهاتی دارد. پاشپتیان به دنبال «پاکی» (śuddhi) و «ترقی» (vrddhi) بوده اند، یعنی پاکی از شرّ «کرمه» و زندگی پیشین و دست یافتن بر «کرمه» خوب که آنان را چنان توانا می کرده که با معبود خود، شیوا، متحد شوند. اینان به دنبال نجات یا رهایی یا رستگاری (موکشه) بوده اند، ولی نه مانند دیگر مذاهب هندی آزادی و رهایی از رنج، بلکه آزادی در اینکه به هر کاری بی هیچ مانع و رادعی اقدام کنند و این به معنای قدرت بی حد و حصر و مطلق است، یعنی همان شیوا شدن. مقصود غایی کلبیان، یا گروهی از ایشان، از رسوایی و بدنامی (adoxia)، که سرچشمه «قدرت» ایشان است، همان بوده که پاشپتیان از رسوایی و بدنامی (avamāna) اراده می کرده اند؛ مقصود آنان نیز رهایی بوده است. همان فرد رها و آزاد در نزد کلبیان است که یک معنی آزادی او به دست آوردن قدرت بی حدی است مانند قدرت هراکلس، که کلبیان او را اسوه خود و اولین معلم خود می شمرده اند و می خواسته اند با او برابر شوند.

در این تلخیص، که بیشتر متوجه اعمال اهل این دو گروه است، البته بسیاری مسائل ناگفته می ماند و در عین حال ممکن است بی اندازه ساده شده باشد، ولی ظاهراً از همین اندازه می توان به بعضی همانندی ها میان دو گروه پی برد. میان این دو گروه امکان ارتباط تاریخی منتفی نیست. اونسکرتوس، که خود از کلبیان بوده و شاگرد دیوجانس، در سفر هند با اسکندر همراهی می کرده است و شاید آن «فیلسوفان برهنه» (Gymnosophists) که در روایات یونانیان درباره هند هست، به خلاف مشهور، جینی ها نباشند و همین شیواییان باشند. امکان اخذ و اقتباس هندیان از یونانیان نیز هست. اینگالز حتی حدس زده که شاید Lakulīśa، که نام او صورت Lakuleśa و Nakulīśa نیز دارد و صفت شیواست و بنا بر ادعا یکی از مظاهر شیواست که مؤسس و معلّم پاشپتیان است و ظاهراً مشتق است از Lakula به معنی چماق و چوبدست و īśa به معنی سرور و صاحب، چیزی نباشد جز صورت هندی شده نام Hraklēs. با این حال و با وجود احتمال اخذ و اقتباس دوسویه در بعضی مواضع، باز به نظر می رسد که این دو طریقه مستقل از یکدیگر به وجود آمده اند و یکی اصل دیگری نیست.

مختصری درباره آشنایی مسلمانان با پاشپتیان

از جمله فرقه های هندی که محمد بن عبدالکریم شهرستانی در اواخر کتاب ملل و نحل خود در ذیل «اصحاب الروحانیات» آورده^۳ باهودیه است که نامشان را از «رسول» خود می گیرند که سوار بر گاوی

۳. در آنچه در ادامه می آید اتکای نویسنده به کتاب بروس لاورنس است، با آنکه منقولات از ملل و نحل شهرستانی و طبایع الحیوان مروزی و زمین الاخبارگردیزی و البدء مقدسی را نیز در پیش چشم داشته است. به عبارت دیگر، این بخش نوشته تلخیصی از بعضی مطالب لاورنس در شرح آن فصل کتاب شهرستانی همراه با مقایساتی که هم او میان مطالب شهرستانی و سه کتاب دیگر کرده است. به همین سبب از ذکر مشخصات آن کتاب ها گذشتیم:

است و بر سر او تاجی است ساخته از استخوان‌های مردگان و گردن‌بندی دارد هم از استخوان و به دست او مجموعه‌ای است و نیزه‌ای سه شاخ. آداب آنان عبارت است از پرستش خدا و ساختن تمثال آن «رسول»، و از دستورها که به آنها داده‌اند این است که از چیزی نفرت نداشته باشند و همه چیز را یکسان پذیرا باشند و از استخوان انسان‌ها تاج و گردن‌بندی همراه داشته باشند - به پیروی رسول - و تن و سر خود را به خاکستر مسح کنند و کشتن جانداران و نکاح و جماع و جمع اموال بر آنها حرام باشد و کار آنها ترک دنیا باشد و معاششان از صدقات.

مانند این، با تفصیل کمتر یا بیشتر و گاه با اختلافاتی، در البدء مقدسی و زین الاخبار گردیزی و طبایع الحيوان مروزی نیز آمده است. نام درست این فرقه مهادیویه است و گردیزی که آن را مهادیویان ضبط کرده در اینجا از دیگران به صواب نزدیک‌تر است.^۴ مهادیوه لقب شیوا است^۵ و اهل این فرقه نامشان را از او می‌گیرند و اوصافی که از او در این چند کتاب آمده نیز همین را تأیید می‌کند. با این حال، فرقه‌ای به این نام در هند نیست و احتمالاً مقصود این مراجع یکی از فرق شیواپرست هند بوده است. این فرقه احتمالاً همان پاشپتیان مورد بحث ماست. مخصوصاً توجه شود که پرهیز آنان از کشتن جانداران و توصیه به آنکه از هیچ چیز نباید آنها را بد آید با عقاید این فرقه هندی سازگار است، چون که می‌دانیم که در *Pāśupata Sūtra* که متن مهم آنهاست، به آنها توصیه شده که به هیچ چیز، از گیاه و حیوان، آسیب نرسانند و اگر نرسانند، به برکت آن به جاودانگی می‌رسند. گرچه توصیه به آهنسار یا به ضبط غلط رایج در فارسی معاصر اهیمنسا^۶ بی‌آزاری) منحصر به یک فرقه هندی نیست، ولی اگر آن را در کنار دیگر اوصافی که به آن فرقه نسبت داده‌اند در نظر آوریم، احتمال آنکه موضوع سخن این چند کتاب عربی و فارسی پاشپتیان باشد تقویت می‌شود.

جمجمه و استخوان به عنوان آرایه‌های اهل این فرقه گرچه جزء عقاید *Kāpālika* (کابلیه شهرستانی و کابالیان گردیزی) هم هست که آنها نیز از فرق شیواپرستند، ولی چون مسح با خاکستر خصوصیت پاشپتیان است، باز احتمال آنکه موضوع سخن این فرقه اخیر باشد بیشتر می‌شود. از شرح گردیزی این هم بر می‌آید که اهل این فرقه (به قول گردیزی، رهبر فرقه) با خود عصایی دارند که بر گردن می‌نهند و به آن کدویی تهی و سفالین آویزان می‌کنند و در آن خاکستری هست به جهت مسح هر روزه. درباره عصا و چوبدست پاشپتیان و مقایسه آن با چوبدست کلبیان پیشتر اشاره‌ای شد. به مسح با خاکستر نیز اشاره‌ای کرده‌ایم و اکنون می‌افزاییم که این گفته نیز با عبارتی از سوتره پاشپته سازگار است که می‌گوید طالبان اهل فرقه هر روزه سه بار با خاکستر باید خود را بشویند و ظرفی داشته باشند که خاکستر در آن نگهداری کنند.

۴. مقدسی مهابد آورده است. درباره نام فرقه‌ها در کتاب مقدسی در جای دیگر اشاراتی کرده‌ایم و صورت درست را از نوشته‌های ولادیمیر مینورسکی و بروس لاورنس منتقل کرده‌ایم.

۵. صورت درست نام این خدا به خط فارسی شیب است، اما ما همین صورت آشنا را به کار بردیم.

آنچه نویسندگان مسلمان درباره فرقه مهادیویه نقل کرده اند گرچه کاملاً با عقاید و آداب پاشپتیان تطبیق نمی‌کند و از بعضی آداب مهم آنان نیز هیچ‌ذکری در این شرح مختصر نیست، باز از جهاتی که نقل شد سازگاری‌هایی میان آنها و آنچه از پاشپتیان می‌دانیم هست. مرکز اصلی این فرقه در شمال غربی هند بوده و نزدیکی آنها به سیستان و خراسان و سرزمین اسلام امکان آشنایی مسلمانان با آنان را بیشتر می‌کرده است. تحقیق دقیق در همانندی‌های میان عقاید و آداب و اقوال آنان با عقاید و آداب و اقوال ملامتیان و قلندران احتمالاً بعضی مجهولات ما را درباره ملامتیّه و قلندریّه روشن خواهد کرد و این موکول است به آینده، مگر آنکه تحقیقاتی در این باره شده باشد که نویسنده حاضر بی‌اطلاع باشد. اگر چنین باشد، بابت درازگویی در این نوشته باید از خوانندگان عذر خواست.